

از: دکتر علی مظاهری

« امامیه » در مازندران قرن ششم

در سال ۱۹۲۴ (۱۳۱۳ شمسی) مرحوم، ع. اقبال کتاب استانلی (لین پول) را بفارسی ترجمه نمود و سالها پس از آن در ۱۹۶۸ تازه عراقیان این ترجمه فارسی را با اغلاط و اشتباهات و نواقص آن بزبان خود ترجمه و منتشر کرده‌اند با عنوان: (طبقات سلاطین الاسلام) درین کتاب کهنه شده و غیر مصطلح بیشتر پادشاهان ایران از قلم افتاده، نه ع. اقبال آنرا تکمیل نموده، نه ناشر ترجمه عربی درصدد تکمیل آن پرآمده - در کتاب مرقوم که اصل آن در ۱۸۹۴ تحریر یافته و چاپ دوم (افست) آن در ۱۹۲۵ سمت اختتام پذیرفته و در ضمن آن کمترین خاندانهای پادشاهی عرب افریقا گنجانیده شده، از پادشاهان شمال ایران مازندران و گیلان و حتی اناتولی (روم) - کمترین اطلاعی موجود نیست. در حالیکه مولفان و مترجمان کتاب از وجود شهریاران مازندران و روم بی اطلاع نبوده‌اند ولی ابدا معلوم نیست روی چه (پلیتیک) نام این خاندانهای ایرانی و نجیب را از قلم انداخته‌اند - البته نتوان گفت از وجود آنها بی اطلاع بوده‌اند - نه‌خیر - بلکه در یادنا کردن ازین خاندانهای ایرانی نوعی تعمد ورزیده‌اند - آیا برای دانشجوی ایرانی (و حتی برای دانشجوی شیعی و عراقی) علم با احوال کمترین امرای مغرب اقصی یا اقصی آسیا مفیدترست یا دانستن نام و نشان پادشاهان شیعه شمال ایران؟ وانگهی هرگاه نیک توجه شود معلوم خواهد شد که همواره مؤلف اصل کتاب و مقلدان و مترجمان او (تاریخ اسلام) را از کرانه اقیانوس اطلس آغاز



میکنند، که حاشیه غربی اسلام باشد، و از آنجا که فارغ شدند می‌جهند بهند و آسیای مرکزی که حاشیه شرقی اسلام است! - یعنی از متن اسلام که ایران و عراق باشد (تحاشی) می‌فرمایند - و این شیوه تازگی ندارد - یکی از منابع تاریخ آل بویه که خود قلب تاریخ ایران شیعه باشد همانا کتاب (تجارب الامم) دانشمند بزرگ ما استاد ابوعلی احمد مسکویه رازی متوفی در ۴۲۱ هجری باشد، تا آنجا که اطلاع دارم این کتاب مهم تا کنون بفارسی ترجمه و منتشر نشده، مگر برخی مطالب آن که بانظر (لسترنج) خاورشناس وفق داشته و او آنرا با مطالب دیگر سرهم نموده و بنام تالیف خاص خود، زیر عنوان (خلافت شرقی) انتشار داده است، و آن هم عیناً بهمان عنوان بفارسی انتشار یافته! - حالا برای چه (ایران) را ودولت آل بویه را (خلافت شرقی) نامیده روشن نیست - در عصر آل بویه (خلیفه) یک نفر هیچ کاره بوده، و اگر هم تصور رود که در آن عصر خلیفه سنی از گوشه بغداد روی ایران حکومت میکرده، تازه معلوم نیست خلافت (شرقی) چه معنی میدهد - اگر بگویند برای اینکه یک خلافت (غربی) هم وجود داشته، سی پرسیم مقصود کدام است؟ اگر بقیه السیف بنی امیه را در گوشه اسپانیا (خلافت) غربی می‌فرمائید که آنها هرگز خود را (خلیفه) نخواندند، تنها (ابناء الخلفا) عنوان می‌کردند، چونکه آنها صاحب مکه و مدینه نه بودند و اگر مقصود مملکت (بنی فاطمه) و اسماعیلیه است در مصر که آنها خود را (امام) می‌خواندند و عنوان (خلیفه) را هرگز قبول نفرمودند چونکه یک عنوان (سنی) است و شیعه بدون استثناء علی (ع) را (امام) میدانند، چنانکه فرزندان آن والاجتباب را نیز (امام) می‌شناسند نه (خلیفه)، پس همانا که خاورشناسان بمنظور حصول مقاصد در حدود ۱۹۰۰ میلادی خواسته اند تعارفی به (خلیفه عثمانی) سلطان عبدالحمید بکنند و محض خوشامد آن جبار نام و نشان (رافضه) را هرجا میشده از قلم انداخته‌اند و این سیاست (استشراق) پس از اینکه پای آلمان بمیان آمد و بین عثمانی و انگلستان شکراب شد، بنفع (عرب) ادامه یافت و باز هم نام و نشان ایرانی و شیعه را هرجا توانستند حتی از خود تاریخ ایران محو ساختند - ازین جاست که معلوم میشود کسانی که بهزار تدبیر رفته‌اند و روی تاریخ آل بویه گل مالیده‌اند و خواسته‌اند تاریخ ایران را یعنی آفتابرا بگل بیندایند دلیلی نداشته که بیایند تاریخ پادشاهای شیعه مازندران را بماتعلیم دهند و بگویند که شهریاران مزبور در عین حال هم ساسانی نژاد بوده‌اند و هم امامی مذهب و یگراست از دین زردشتی بمذهب امامیه گرویده‌اند و خلق آنها نیز از خود آنها پیروی نموده، چنانکه مقام و نقش مغان و هیربدان بمقام و نقش سادات و علویان تحویل یافت و باروی کار آمدن آل بویه و سپس دنباله سیاست هوشیارانه شهریاران (باوند)



مازندران، گروه علویان و سادات آل علی (ع) بی هیچ کم و کاستی از لحاظ طبقات اجتماعی ایران جانشین موبدان روزگار باستان گشتند.

دشمنی (تور) و (سلم) با ایران ورشک بردن آنها نسبت به (ایرج) دو مضمون باستانی تاریخ قوم ایرانی است حتی این دو مضمون (کین سیاوش) و (کین ایرج) رنگ دائمی دارند زیرا که (ایران شهر) همیشه دومی و دشمن داشته، یکی شرقی و دیگری غربی. در قرون اخیر (سلطان سلیم) نقش (سلم) را بازی نموده و دولت عثمانی بجای (سلمستان) قدیم تشکیل شده. در حالیکه تیمور لنگ و ازبکیه نقش (تور) را می باختنند چندانکه خان ازبکان رسماً مملکت خود را (توران) مینامیده و بهمین جهت هم ایرانیان اخیر دو حماسه ملی ساختند یکی داستان (کوراوغلو) که مضمون آن جهاد با دولت عثمانی باشد، و دیگر داستان (حسین کرد) که عبارت است از جهاد با ازبکان و تیموریان یعنی با (تور) - آری (حسین کرد) نقش رستم بلکه اسفندیار را می بازد درست همانطور که (اکبر همایون) وارث تیمور لنگ است آن خونخواری که خود را از نژاد افراسیاب میدانست و نسبت به ایرانیان و شیعیان علی (ع) آن کرد که افراسیاب هرگز بانیاکان ایشان نکرد. خاورشناسان وقتی دریافتند که (شاهنامه) در قلب تاریخ ایران نوعی کتاب ملی و شاید نیمه دینی است در صدد انکار روایات آن برآمدند. آنها (سلمان فارسی) را یک افسانه بی اصل مینامند (رجوع شود به دائرة المعارف باصطلاح اسلامی - زیر عنوان (سلمان) آنها (بزرگمهر) را کلا افسانه اعلام کرده اند باین منظور و دلالتی می تراشند که ابتدا برهان قاطع نیست. آنها فریدون و ایرج و منوچهر را بحساب افسانه های (هند و اروپائی) می ریزند و درین مورد نیز اقوال آنها حقیقت ندارد و مبنی بر غرضرانی است.

تواریخ طبرستان و مازندران از تاریخ پوراسفندیار گرفته تا تاریخ میرظهیر مواضعی را یاد میکنند که با داستان فریدون و منوچهر ارتباط جغرافیائی و باستان شناسی مستقیم دارند و باز مواضعی را یاد میکنند که بالشکر کشیها و تاخت و تازهای افراسیاب نسبت مستقیم دارد روشن است که در پس این حرفها بعضی حقایق تاریخی مجهول مانده وجود داشته که بررور آن داستانها بصورت افسانه درآمده است. مگر (اسکندرنامه) هاهمگی افسانه خالص نیست در حالیکه خاورشناسان منکر وجود داستانی الکساندر نیستند؟

در پایان دو جنگ جهانی - با نابود شدن دو امپراتوری عثمانی و انگلیس اندک تفاوتی در طرز نگاه کردن خاورشناسی با ایران حاصل شده و کتاب (بسورت) در طبقات اسلام که در



۱۹۶۷ بچاپ رسیده دیگر آن نظر تنگی کتاب (لین پول) را ندارد. چندی بعد - در ۱۹۷۱ - پ . ا . (گریازنوویچ) همانرا بزبان روسی ترجمه ولی تکمیل نموده در آنجا تاریخ ایران اسلامی یا طبقه باوند (۷۰۰ - ۴۵۰ هجری هلالی) آغاز میشود که عبارت باشند از باوندان قدیم (۴۶۶-۴۵۰ هلالی) مشهور (بال کایوس) و باوندان نوبت دوم - معروف به (اصفهبندان) طبرستان (۶۰۶-۴۶۶) و باوندان نوبت سوم (۷۰۰ - ۶۳۰) مشهور به (کین خوازیه) بازای منقوط - چون که در لفظ و بلکه بزبان - گیلکی طبرستان (کین خواز) بمعنی کین خواه میباشد و در نسخه کهن سال تاریخ (پور اسفندیار) نیز درین مورد (خواز) بزای منقوط آمده و همچنین در تاریخ رویان مولانا اولیاء الله - از مزایای کتاب روسی مرقوم یاد کردن طبقات دیگری است از پادشاهان ما از جمله (سلاریان) یا کنگریان (۴۰۳-۳۰۴) مشهور به آل مسافر که در دیلمان و آذربایجان پادشاهی کرده اند و طبقه روادیان (۵۱۰-۴۶۳) و شدادیان (۵۷۱-۳۴۰) - اما باوجود این می بینیم که هنوز پادشاهان (رستمدار) را که به (استمدار) مشهور بوده اند و تاریخ آنها را اولیاء الله می دهد از قلم انداخته اند.

مرکز (باوندان) در کوهستان البرز بوده بخشی که واقع است میان سمنان و ساری و پایتخت آنها در شهر (فریم) یا پریم قرار داشته، آنها هنگام توسعه یافتن مملکت خود ساری و سمنان و گرگان و استرآباد و آمل را نیز تسخیر می نمودند در حالیکه پادشان رویان (ازسال ۴ هجری تا استیلای شاه عباس کبیر) قرب هزارسال در رویان زمین و بعد طبقه ای از آنها در نور و طبقه ای در کجور (پادشاهی کرده اند و نام و نسب و مدت پادشاهی هر یک معلوم است آنها که درست در شمال تهران، میان لار و دریای خزر (رستمدار) بر تخت می نشسته اند نگاهبان سنن ایران ساسانی بوده اند در عین اینکه در بارشان پناهگاه مذهب شیعه زیدیه بوده است .

نه تنها در تاریخ ایران بلکه در تاریخ دنیا نیز هیچ خاندان پادشاهی و باصطلاح هیچ (سلسله) نمی باندازه طبقه ایشان دوام نیاورده - خواهند گفت رویان زمین (نور و کجور) نسبت بسایر ایران ولایت کوچکی است - چه حاصل ازینکه مدت هزارسال از عهدیزدگرد تا عهد شاه عباس بزرگ یک خانواده در آنجا شهریاری کرده باشد و تاریخ آنها راهم نسل به نسل مورخان ایرانی برای ما حفظ نموده باشند؟ جواب این شک آنست که دوام یک خانواده پادشاهی ایرانی در مدت هزارسال در حین اینکه سایر ولایات ایران زمین دستخوش تاخت و تاز بیگانه ها بوده خود موضوع بسیار جالب و مهمی است. عوام بدولت اسکندر اهمیت میدهند که از مغرب تا مشرق توسعه یافت، ولی نمی اندیشند که آن دولت انسانه



آساسالی چند بیش نماند، و اگر آن از رهگذر جغرافیائی پهناور آمده، چه حاصل که از لحاظ روزگار و مدت بس زودگذار بوده، همچون علفی نوری که در بیابان و دشت بی پایان چند هفته سبزی می ماند ولی بانخستین آفتاب خردادمی خشکد و نابود می گردد. در حالیکه درختی مانند سروین (هرزویل) قرن‌ها و بقولی هزار سالست که همچنان باقیست - دولت (استنداریه) نیز درست حال همین سروین (هرزویل) را داشته یعنی هزار سال پاینده مانده هر چند که رویان زمین جای فراخی نبوده است. و آنکهی هرگز پادشاهان رویان بگوشه نوروکجور تنها خرسند نبوده بلکه آنها پیوسته از پادشاهان گیلان در مغرب ولایت خود و از پادشاهان (مازندران) در مشرق ولایت خود حمایت می کرده اند یعنی اصفهبدان هنگام تاخت و تاز لشکرهای بیگانگان می توانسته اند پادشاهان رویان که گاه داماد و پدرزن ایشان بوده اند پناه برند و از آنها مدد بگیرند، از طرف دیگر گاه افتاده که پادشاه (رستم‌دار) گذشته از (رودسر) و آمل بروایت‌ری (تهران) و قزوین و قم و ساوه و حتی ابهر و زنجان نیز تسلط داشته و شرقاً تا گرگان و استرآباد هم فرمان میداده و در واقع بر شمال و جنوب رشته‌های کوهستان البرز فرمانروا بوده - این بوده است توسعه مملکت (استندار) جلال الدوله اسکندر پورزیار (۷۶۱-۷۳۴) همانکه اولیاءالله تاریخ رویان (رستم‌دار) را بنام او نگاشته و در آغاز پادشاهی برادر او فخرالدوله شاهغازی (۷۸۰-۷۶۱) برشته تحریر کشیدم اما دریغ که از این کتاب بسیار نفیس نیز چاپ بر غلطی در ۱۳۱۳ شمسی (بتصحیح) عباس خلیلی انتشار یافته که دست کم در هر صفحه آن ده غلط بچشم می خورد - بغلط‌های فارسی کار ندارم خوانندگان خود می توانند اصلاح کنند، بلکه تأسفم از غلط‌های تاریخی مربوط به خواندن نامهای اشخاص و جغرافیای دیار و بقاع می باشد.

برای ناسها و سالهای پادشاهی ایشان رجوع شود بتاریخ (میر ظهیر مرعشی) چاپ
 ح. م. ح. ۰. تسییحی و مقدمه م. ج. مشکور (مؤسسه شرق، ۱۳۴۵، ص. سی بیعد) که ترجمه‌ای
 است از (راینو) باتکرار غلطهای او نظیر هزار سندان بجای هروسندان بدل هورسندان که
 (هورسند) پهلوی همان خورسند و خرسند فارسی باشد، یا شهر بواش بجای (شهر یوشن)
 بمعنی شهر جوشن و غلط خوانی خط‌فرنگیان مانند خلیل آدم (بجای خلیل ادهم بیگ)
 و ناسور فارسی بجای (ناور) که بزبان گیلکی است و چندتا غلط تاریخی همچو ۵۶۰ (بجای
 ۵۶۹ طبق اولیاءالله) که آغاز پادشاهی هزار سف پور شهر یوشن باشد و کلا اینکه نام
 طبقه استنداریه (آل فادوسبان) است و اصطلاح بیگانه (گیل‌های اول و گیل‌های دوم آلی آخر)
 بیجاست و (راینو) بدین سبب این شهریاران را (گیل) نامیده که مؤسس خاندان رویان را



بادوسبان (پور) گیل نوشته بوده‌اند و تازه خود (فادوسبان) نامی از نامهای مناصب در وقت ساسانیان و (گیل) نیز نام قومی است و در حقیقت باودوسبان (بن) گیل غلطی میباشد بجای اضافه توصیفی (بادوسبان گیل) زیرا که این بادوسبان و بنابراین نژاد او از قوم (گیل) بوده‌اند، چنانکه (زیار) پدر مرد آویج وجدال زیار نیز از گروه (گیل) بوده در حالیکه آل بویه از (دیلم) خاسته‌اند، که گروه دیگر باشند همسایه (گیل)ها و اختلاف این دو طایفه که با یکدیگر خویش بوده‌اند نظیر تفاوت (لران) است از (کردان) یا تفاوت (ماد)ها از (پارس)ها، باری پادشاهان رویان زمین از بزرگان عصر ساسانی ولی اشکانی نژاد بوده‌اند، از تخمه ارشک پور فرهاد (ارغش فرهادان) در حالیکه نسب باوندان (پادشاهان مازندران) از طریق کایوس پادشاه ساسانی قباد میرسد.

در کتاب مرقوم صاحب مقدمه اشتباهها فام آل کویوس را (باوندیان) یاد کرده بجای (آل باو) یا باوندان که صحیح آنست زیرا که مؤسس آنها (باو) نام داشته و (وند) حرف اضافه و مفید معنی نسبت است مانند شهریاران دیگر البرز که آنانرا (اسحاقوند) و (سلاروند) می‌گفته‌اند، و این اضافه نسبی که مفید معنی نژاد باشد در کردستان و لرستان نیز شیوع داشته و دارد، و اگر بگوئیم (باوندیان)، بجای (باو- ونداها) یا (باو- وندان) که درست می‌باشد بخطر افته ایم.

غرض نگارنده نه اظهار فضل نمودن بلکه اصل مقصود از چنین خرده گیری‌ها اهمیتی است که بتاریخ ایران میدهد که شرح احوال نیاکان خودمان باشد و انصافاً حق نداریم در آن اغلاط بیجا وارد کنیم بلکه باید تا حد امکان بکوشیم غلط‌هایی را که ناسخان و حسودان و لاابالیان در تاریخ نیاکان ما وارد نموده‌اند معرفی کنیم و سخنان آنها را بستک محک بزیم تا یک دوره تاریخ ایران صاف و بیغش بدست آوریم - این گونه عمل کرد به سود عموم ما ایرانیان و شیعیان و ناچار بصرفه هر کدام از ماهاست و بهمین دلیل نویسنده این سطور در تاریخ ایران بسیار احتیاط میکند، و پیوسته چندین شرط را در نظر میگیرد و تاکنون نیز پرده از روی بسیاری از اسرار و خفیات تاریخ ایران شهر بخصوص از روی داستانها و اصطلاح دشمنان (افسانه‌ها)ی شاهنامه برداشته چنانکه برای نگارنده هویت تاریخی هوشنگ پیشداد و یا بهمن و یا اسفندیار و یارستم و یا افراسیاب و پادستان و یا فریدون یا منوچهر یا ارغش فرهادان (۱) یا گودرز، سردار فریدون، و اینگونه رجال داستانی

۱ - فهای مرد آویج و اسپار پور شیرویه که ایشانرا (فرهاد وندان) میخواندند و این نام و نسبت بصورت‌های مغلوط انتشار یافته است.



روشن و مبرهن میباشد، و حقیقت هر کداسرا بمرور از روی اسناد تاریخی و از روی مسکوکات معلوم داشته و اگر عمری باقی ماند یک جلد تفسیر تاریخی برای توضیح شاهنامه خواهد نگاشت .

این تصور که خاورشناسان تاریخ ایران را بدرستی و از روی تحقیق روشنگری کرده باشند و کافی است بنگارش های ایشان مراجعه شود از افکار سخیف و استعفاگری های این روزگار پرشور و شرماست - ما با نظریات این گروه بیگانه در باره اسلام و در باره ایران هرگز همدستان نبوده و نیستیم، الا تا آنجا که مدرکهای تاریخی درست در دست داشته باشند (مانند مسکوکات) و ارائه بتوان داد، و گرنه فرضیات ایشان برای ما مشکوک است و نظریات و (تئز) های این طایفه را نیز مغرضانه میشناسیم - اگر سخنان آنها را سند بگیریم باید اعتقاد کنیم و بگوئیم که هرگز ایران از خود تاریخی نداشته و هرچه هست تاریخ یونان و روم و عرب و تورانی است، باید بگوئیم ایرانی هرگز شعور تاریخی نداشته و ابدأ نیک و بد را در نیافته و هرگز یک آدم حسابی در تمام طول تاریخ از ایران برنخاسته و اصولاً (ایرانی) وجود نداشته و ندارد، هرچه بوده یک ولایت یونانی یا رومی یا عرب یا ترک یا مغول نشین بوده. غرض بیگانه ها و استعمار طلب های همیشگی با چنین تلقینات سست نمودن ریشه ایمان و اعتقاد ماها بخود مانست.

دست کم صدسال میشود که این گروه از ضعف و بی خبری (قاجاریه) استفاده کرده و این (تلقینات خاورشناسانه) را در میان ماها رواج داده اند تا بجائی که نظریات تبلیغاتی خود را بعنوان (علم) بکرسی تدریس نشانده اند، و در نتیجه کسانی پدید آمده اند که قلباً بخدا پیغمبر و امام و دین و وطن ابداً اعتقاد و اعتماد ندارند، و تنها (ایده آل) آنها اینست که از هر راهی شده پول گرد آورده، بچه های خود را با آمریکا بفرستند تا آنجا در یک کشور (متمدن) زندگی کنند! بنظر من اشخاصی که این طرز بیندیشند نه تنها متمدن نیستند بلکه اصولاً از آدمیت ساقط و در حکم جسم بی فروهرمی باشند. و از این گونه جسمان بی روح نه تنها در خارج ایران بلکه در خود ایران کم ندیده ایم - خدا و میهن آنها مال دنیا و مثنی پول سی باشد - بهتر است از سرنوشت فلان قوم معروف عبرت بگیرند - آنها از میهن خود بیرون رفته باغواوی شیطان دنبال سیم وزر بهر جای دنیا که از آنجا بوی پول میامد شتافتند - دو هزار سال مال جمع کردند تا بر آنها بالاخره عملاً ثابت شد که یک وطن تاریخی به از تمام ثروت جهان و اکنون میلیارد هاد دلار خرج میکنند و خون دل میخورند بلکه آن میهن گم شده را بار دیگر فراچنگ آرند، اما بر آنها معلوم میشود که اگر چه یک وطن را برایگان میشود فروخت اما تمام ثروت های جهان را هم اگر بدهند نمیتوان باز خرید و خانهئی را که چند هزار سال از آن خارج شده اند آسان بدست نتوان آورد - آن وطن اصلی را با دو هزار سال جانفشانی



بایستی خریدند نه با هزینه کردن میلیارد هادلا را خدایرا شکر آن دسته که نام بردم معدودی بیش نیستند زیرا که اکثریت ایرانیان فریب شیطان نخورده اند و از همان گوهر قدیمند .
صاحب تاریخ رویان گوید (ص ۶۳) «اصفهبندان مازندران و ملوک باوند از قدیم الایام که در اسلام آمدند متشیخ بوده اند و معتقد سادات و ایشان هیچ وقتی جز امامی المذهب نبوده اند و سادات رادرین ملک مقام بهتر از دیگر جایها بودی. البته این عبارت را اولیاء الله پس از ۷۶۳ هلالی یعنی بعد از اولجایتو به پنجاه سال سی نویسد و او خود معاصر (سربداران) سبزوار است که آنها نیز امامی مذهب بوده اند. ولی از چند موضع تاریخ پور اسفندیار نیز این حقیقت روشن میشود، یکی آنجا که گوید که اصفهبد شهریار (۵۰۳ - ۴۶۶) حسام الدوله پورقارن (۴۶۶ - ۴۴۹) و فرزندان و قوم او (رافضی) مذهب بوده اند (محمد اسفندیار جلد دوم ص ۳۳ و ۳۴) چنانکه در جنگی که بر در ساری میان او و لشکر سنی مذهب سلجوقیان اتفاق افتاد بهانه همین مذهب شیعه بود. درین جنگ که در سال ۵۰۰ هلالی اتفاق افتاد (رافضیان) غالب و (شافعیان) اتباع شافعی «ثانی» عبدالواحد بن اسماعیل غاصب مسجد جامع آمل و دارو دسته او که در همه جای پور اسفندیار و اولیاء الله و میر ظهیر نام آنها بصورت (تکا کله) ضبط شده، بمعنی (گله بز ان کوهی) نامی که شیعه قارنکوه و شهریار کوه بجوانان (درویش) برآمده و شافعی شده آمل میداده اند. اینها و (حنفیان) لشکر سلطان محمد سلجوقی مغلوب و منهزم گشتند و بار دیگر تمام مازندران کما کان بتصرف شیعه درآمد و فرمان اصفهبد شهریار این (تکا کله) ها از قتل معاف شدند، اما فقط شیعیان روی آنها را سیاه کرده بر پیشانی ایشان نام محمد (ص) و علی (ع) داغ زدند و آنانرا برگرد شهرهای مازندران گردانیدند، آنروز جای فردوسی خالی بود، کاش می آمد و از دور تماشا میکرد.

در (قرن ششم) طبق دستور (الناس علی دین ملوکهم) در شمال و جنوب سلسله جبال البرز سه مذهب رواج داشت. (الموت) و قلاع مربوط بان مذهب نزاریه حسن صباح را داشتند مردم (روی ان زمین) یعنی استنداریه (رستمدار) از مذهب زیدیه جارودیه برخوردار بودند چونکه از وسط قرن سوم (استمدار) عبدالله پوروندا امید (۲۵۱ - ۲۱۸ هلالی) مذهب زیدیه اتخاذ نموده بود. در حالیکه اصفهبدان بر مذهب شیعه امامیه میرفتند و رعایای خود را در این مذهب نگاه میداشتند.

علمای بزرگ امامیه شیخ صدوق و شیخ مفید و علم الهدی. سید مرتضی در قرن چهارم و پنج بوسیله آل بویه تربیت شده بودند اما شاگردان ایشان مانند شیخ احمد رودپشتی و پسرش شیخ محمد رودپشتی. مراد از (رودپشت) روستایی است در غربی رود بابل که



معاذی ماسطیر (بابل فعلی) قرار داشته و شیخ ابو عبدالله جعفر رودپشتی و بالاخره علمای مشهورتری مانند شیخ طبرسی (یعنی تفرسی) و شاگرد او پور شهر آشوب تماماً در پناه اصفهبدان مازندران تربیت میشده‌اند و روشن است که بلافاصله پس از بویه وندان نقش پشتیبانی از سادات و علمای امامیه را (قارن وندان) یعنی اصفهبدان بازی کرده‌اند، پس در مدت استیلای سلاجقه که حنفیان متعصب بودند و عصر (متصوفه) ی شافعی مذهب ، اتباع خواجه نظام الملک و اولاد او - همانطور که قبلاً اسید اسماعیل نزار به قلاع ملاحده و بویژه قلعه (الموت) بوده بهمان طور در تمام ایران زمین و عراق کعبه آمال امامیه ساری و آمل و چشم انتظار علویان و امید سادات به دربار اصفهبد مازندران دوخته بوده چه از آنجا برای عموم سادات ایران جامگی و نان پاره میرسیده است .

و نباید تصور نمود که باوندان قدیم (۴۶۶-۴۵۰ هجری قمری) از مذاهب اسلامی مذهبی غیر از مذهب امامیه داشته‌اند، بلکه روایت مولانا اولیاء الله را که آوردیم باید مأنوردانست و اعتقاد نمود که گروه باوندان قدیم (آل کابوس) اصلاً پیروان دین زردشت بودند تا اصفهبد شاپور (۲۲۲-۲۱۰ هجری قمری) معاصر با حضرت امام محمد تقی (ع) امام نهم که او بافتخار حضرت امام جعفر صادق (ع) نام (جعفر) گرفت - و پس از وی اصفهبدان فرزندان او بر دین مبین اسلام یعنی مذهب جعفری رفته‌اند - چندانکه به آل بویه که آنان نیز امامی مذهب بوده‌اند بیشتر نزدیک بودند تا به آل زیار که آنها ظاهراً بگروه زیدیه می‌گرویده‌اند و یکی از اختلافات میان (گیل) ها که مذهب زید گرفتند و (دیلم) ها که امامی مذهب برآمدند همین مناقات اعتقادی است و سبب خریبها که میان بویه‌وند و زیاروند رفت و هر دو را ضعیف نمود یکی همین اختلاف و اصول اعتقادی بوده و این جنگها مآلاً بسود سنیان و نواصب تمام شده که آل زیار چون مذهب زید داشتند از ایشان چندان بری نبودند و با بخارا و غزنه مراکز سنت بلکه بلاد (کرامیه) سازش داشتند برخلاف آل بویه ولی غریب‌تر از همه اینکه سامانیان و غزنویان زیاروندان و (گرگانیان) را نیز تابع بویه‌وندان یعنی از گروه (رافضی) می‌شمردند! سهل است آنها را با قرامطه و اسماعیلیه یکی می‌گرفتند و با آسمان اقسام شیعه و غلات فرق نمی‌گذاشتند! یک شاهد خوبی که بر تشییع آل کابوس داریم داستان پناه بردن فردوسی است علیه الرحمه از شرم محمود غزنه‌ئی بدر بار اصفهبد شهریار سوم (۳۹۶-۳۵۸) بر طبق روایت صاحب (چهارمقاله) که آورده است که بزرگترین شاعر ایران به (فریم) رفت و با اصفهبد ملاقات نمود گفت (تمام این شاهنامه تاریخ و آثار نیاکان تست من آنرا از نام محمود غزنوی بر میدارم و بنام تو می‌کنم) پادشاه طبرستان (شهریار) با آنکه عملاً و رسماً تابع قابوس و شمشیر و اسماً تابع



محمود غزنوی بود و تعادل سیاسی قارنکوه و شهریارکوه را میان قابوس شهریار زیاری و زیدی مذهب و محمود سلطان سنی و کرامی مذهب بایستی حفظ کند چونکه مجدالدوله رستم (۴۲۰ - ۳۸۷) پادشاه ری که او نیز امامی المذهب بود نمی توانست از شهریار حمایت فرماید، اصفهید بعد از خواندن ابیات معروف فردوسی که گوید:

برآراسته همچو چشم خروس	میانه یکی خوب گشتی عروس
همه اهل بیت نبی (ع) و وصی (ع)	پیمبر بدو اندرون با علی (ع)
چنین دان و این رسم و راه منست	گرت زمین بد آید گناه منست
یقین دان که خاک پی حیدرم (ع)	سرین زادم و هم سرین بگذرم

و شنیدن هجو مشهور شاعر بزرگوار فرمود (با استاد محمود را بر آن داشتند و کتاب ترا بشرطی عرضه نکردند و دیگر تو بر دی شیعی نمی و هر که تولی به خاندان پیغمبر (ع) کند او را دنیاوی به هیچ کاری نرود که ایشانرا خود نرفته است) و بالجمله ازین روایت هویداست که اصفهید شهریار امامی المذهب با فردوسی هم عقیده و هم مسلک و هم مذهب بوده و بهمین سبب نیز فردوسی بدربار شاه باوند به فریم شتافته و با خود اندیشیده که حال که تورانیان و سنیان با من دشمنند من کجا روم بهتر از فریم در خدمت پادشاهی ساسانی نژاد که حتی مانند خود من امامی مذهب است و آنچه در شاهنامه بچشم سنیان و تورانیان زشت می نماید از ستایش مذهب جعفری و گذشته ایران ساسانی در چشم او نیکو خواهد نمود. فردوسی درست اندیشیده بود، لیکن اصفهید شهریار سیاست دان بود و از قابوس و شمگیر زیدی مذهب که بالاخره هم او را بغدر شهید کرد (۳۹۷) بیشتر و اهنه داشت تا از محمود غزنوی او برای اینکه هم بفردوسی خدمتی کند و هم نسبت بمحمود (دیپلماسی) بخرج دهد آن صد بیت هجو را از فردوسی هر بیتی به هزار درم باز خرید و صد هزار درم بآن شاعر و الاجاه عطا فرمود و هجو را باب شست (و محمود از مننتها داشت) چه شستنی که ثلث آن هجو تا کنون باقی مانده الا اینکه فرض کنیم که اصفهید قسمتهای تندتر آنرا باب شسته باشد و آنچه باز مانده ابیات نرمتر آن هجو مشهور می باشد و این (هجو) از گران بهاترین مدارک تاریخ ایران است، هجا تا قیامت بماند بجا.

ادامه دارد